

## دادگاه صالح در رسیدگی به دعوای اعسار از محکوم به رای داوری؛ نقد و بررسی رای شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور

حسن محسنی<sup>۱</sup>

### چکیده

این امکان هست که حتی در حقوق داوری ملی، رای داوری در جایی اجرا شود که محل صدور آن جای دیگری بوده است. همچنین است فرضی که دادگاه ارجاع کننده به داوری جایی است که با محل اجرای رای داوری متفاوت است. این گزارش و رای نشان می دهد که دادگاه صالح رسیدگی به اصل دعوا هم ممکن است از دادگاه اجرا کننده رای داوری جدا باشد. در این صورت، اگر بپذیریم که مفهومی با عنوان «دعوی مرتبط با رای داوری» در حقوق ایران قابل تصور است، این دعوی، از جمله اعسار از پرداخت محکوم به داوری، در صلاحیت دادگاهی است که یا موضوع را به داوری ارجاع کرده است یا این که اگر موافقت نامه داوری نبود، مرجع صالح رسیدگی به اصل اختلاف می بود. به هر روی، در این که اعسار قابل داوری است چه این که اعسار از محکوم به رای دادگاه باشد یا رای داور، پرسش مرتبط با مساله این نوشته است که بدان نیز پرداخته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** دعوای مرتبط با رای داوری؛ رای داوری؛ محل اجرای رای داوری؛ اعسار از محکوم به رای

داوری.

---

۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

## مقدمه

با گسترش داوری در میان مردم، برخی پرسشها پیرامون موضوعاتی که در قانون آیین دادرسی مدنی پاسخی روشن دارد، دچار ابهام می‌شود. پیرامون این که دادگاه صالح رسیدگی به دعوای اعسار کجاست بروشنی در ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی چنین آمده است: «رسیدگی به دعوای اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعوای اصلی را دارد یا ابتدا به آن رسیدگی نموده است». عبارت «به‌طور کلی» در این ماده برای پوشاندن حکم بر هر دو گونه اعسار در نظام حقوقی ایران است؛ «اعسار از محکوم به» و «اعسار از پرداخت هزینه دادرسی». پس، به‌طور کلی، هر دعوای اعسار، حسب مورد، در صلاحیت دادگاهی است که شایستگی رسیدگی نخستین به دعوای اصلی را دارد که در این معنا، این حکم ماده ۲۴ درباره اعسار از پرداخت هزینه دادرسی است و آنگاه که مقنن از دادگاهی که ابتدا به آن - یعنی دعوای اصلی - رسیدگی کرده است، در این ماده سخن می‌گوید، مقصود دعوای اعسار از پرداخت محکوم به است.

فرض تقاضای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی در داوری مصداق ندارد و در داوری به جای «هزینه دادرسی»، «حق الزحمة داوری» پیش‌بینی شده است که برابر ماده ۴۹۷ قانون آیین دادرسی مدنی بر عهده طرفین است مگر این که آنان به گونه دیگری توافق کرده باشند. میزان حق الزحمة نیز اگر توافقی در میان نباشد، برابر ماده ۴۹۸ آن قانون، تابع آیین‌نامه‌ای خواهد بود که ارسال ۱۴۰۱ به تصویب رئیس قوه قضائیه رسیده است.

در این آیین‌نامه، به موجب تبصره ماده ۶ فرضی آمده است که اگر داور موافق باشد، حق - الزحمة تقسیط می‌شود، گرچه در این ماده حکمی پیرامون مرجع تقسیط حق الزحمة داوری نیامده است و گویا باید از درخواست به داور و تصمیم او در این باره دفاع کرد.

به هر روی، تقسیط حق الزحمة داوری با دعوای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی از این جهت قابل مقایسه نیست که در دومی، برای معسر برابر ماده ۵۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی، معافیت موقت پدید می‌آید در حالی که در اولی، متقاضی داوری از پرداخت معاف نمی‌شود که پرداخت وی با موافقت داور، در بازه زمانی تقسیط می‌شود.

اما، فرض تقاضای اعسار از پرداخت محکوم به داوری، همواره مصداق و نمونه دارد. اگر محکوم به مالی باشد، هر آینه ممکن است محکوم علیه مدعی اعسار باشد یا بشود. چه،

اعسار وضعیتی حادث است و حتی اگر پیش از رای داوری وجود نداشته باشد، پس از آن می‌تواند پدید آید و بر دادباخته رای داوری عارض شود.

در این حالت که بر دادباخته رای داوری عارض شده است، مرجع رسیدگی به ادعای اعسار کجاست؟ این پرسش که در این پرونده مطرح شده، به پرسش دیگری درباره صلاحیت داور برای رسیدگی به ادعای اعسار از محکوم به داوری یا حتی رای دادگاه تا حدی مربوط می‌شود.

به بیان دیگر، اگر طرفین شرط کرده باشند که همه دعاوی مربوط به موضوعات داوری، از جمله دعوی اعسار را نیز را داور رسیدگی کند، حسب این که مبنای محکومیت رای داور باشد یا رای دادگاه، ممکن است پاسخ متفاوت باشد.

در این که اعسار داوری‌پذیر است یا نیست، برابر ماده ۴۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، باید از دیدگاهی حمایت کرد که آن را قابل داوری می‌داند. باور نگارنده بر این است که اعسار با هیچ مانعی برای داوری‌پذیری رویاروی نیست و با ورشکستگی، به سبب داشتن اثر نسبی - محدودیت اثر آن به طرفین متداعیین دعوی اعسار - به هیچ روی نباید مقایسه شود.

بر این بنیاد، اگر طرفین توافق کنند که داور به دعوی اعسار دادباخته داوری نیز رسیدگی کند و رای بدهد، هیچ منع قانونی در حقوق ایران ندارد چه این توافق پیش از داوری انجام شده باشد و چه پس از آن و بعد از صدور رای داوری.

اثر رای داور درباره اعسار از پرداخت محکوم به رای خودش یا رای داوری دیگری، چنانچه ضمن رای داوری باشد مستقیم و بی‌درنگ است و دادگاهی که به تقاضای دادبرده رای داوری را اجرا می‌کند، آن را با لحاظ اعسار یا تقسیتی که داور پیرامونش رای داده اجرا می‌کند و چنانچه به صورت رایی مستقل باشد، همچون رای داوری است که باید وفق ماده ۴۸۸ قانون آیین دادرسی مدنی، درخواست اجرای آن بشود. پس اگر رای داوری قبلاً در حال اجراست، با صدور دستور اجرای رای داوری پیرامون اعسار، باید از ادغام اجراییه‌ها با الهام و استنباط از ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی ناظر بر ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی، با وجود ابهام و اجمال قوانین ایران در این حوزه، سخن گفت.

اما اگر محکومیت از رای دادگاه برخاسته باشد آیا باز می‌توان به پرسش بالا پاسخ مثبت داد؟ آیا طرفین می‌توانند برای رسیدگی به اعسار، شرط داوری بگذارند یا برای این کار، قرارداد

داوری منعقد سازند؟ این پرسش به این سبب مطرح می‌شود که حکم ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر بر ماده ۶ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سال ۱۳۹۴، به گونه‌ای نگاشته شده است که از صلاحیت دادگاهی که ابتدا به دعوای اصلی رسیدگی کرده، همواره سخن می‌گوید. در نتیجه، ممکن است از این ماده چنین برداشت کرد که اعسار از محکوم به رای دادگاه، داور پذیر نیست. چرا که رسیدگی به ادعای اعسار، با توجه به ارتباط اعسار با حق حیات و حداقل‌های زندگی و بقاء و مبانی شرعی دادن مهلت به مدیون تنگ‌دست، تنها با دادگاه است (درباره این مبانی ر.ک: محسنی، ۱۴۰۲). افزون بر این ممکن است گفته شود اعسار از محکوم به، به تشخیص حاکم که قاضی صاحب منصب قضایی است، تنها ممکن است و داور را نمی‌توان حاکم یا دادگاه به معنای ماده ۲۷۷ قانون مدنی و ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی دانست.

در پاسخ به این گمانه‌ها باید گفت، نمی‌توان ماهیت حاکم‌گرایی اعسار و تقسیط مدیون در مقابل داین را انکار کرد. در حقیقت، این بخش از سخن که می‌گوید مهلت عادلانه دادن به معنای ماده ۲۷۷ قانون مدنی یا اعسار را پذیرفتن یا دیون را تقسیط کردن به معنای ماده ۱۱ قانون نحوه اجرای محکومیت مالی، به این سبب که بدون رضایت دادبرده و با بررسی دلایل محکوم علیه و به تشخیص قاضی انجام می‌شود، دارای ماهیت قضایی یا دست کم، فراحقوق خصوصی و درست است اما، درستی این سخن داور را از رسیدگی به دعوای اعسار از پرداخت محکوم به رای دادگاه منع نمی‌کند. چه، از نگاه اهلیت طرفین داور، این توانایی ایشان برابر قانون محدود نشده است. وانگهی، از منظر داورپذیری، این چنین ادعایی قابل داور است و هیچ قانونی داور را پیرامون آن منع نکرده است. افزون بر این، در ماده ۴۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی حکم فرضی پیش‌بینی شده است که طرفین در دیوان عالی کشور، بر داور توافق می‌کنند که بی‌تردید نشان دهنده وضعیت وجود رأی قطعی، پیش از آن توافق است: «چنانچه دعوا در مرحله فرجامی باشد، و طرفین با توافق تقاضای ارجاع امر به داور را بنمایند یا مورد از موارد ارجاع به داور تشخیص داده شود، دیوان عالی کشور پرونده را برای ارجاع به داور به دادگاه صادرکننده رأی فرجام خواسته ارسال می‌دارد». این ماده به خوبی گویای آن است که پس از صدور رأی قطعی نیز طرفین می‌توانند به داور رجوع

کنند. پس چون در اصل دعوا چنین حقی دارند، در اعسار از پرداخت محکوم به نیز به طریق اولی، از این حق برخوردارند (در باره ابعاد این ماده ر.ک: محسنی، ۱۳۹۷، ۴۱۴-۴۱۵). پس، اگر به پرسش دوم این نوشته بازگردیم، چنین می‌توانیم پاسخ دهیم که داور می‌تواند به دعوی اعسار از پرداخت محکوم به رای داوری خود یا رای داوری دیگری یا رای دادگاه رسیدگی کند. این رهیافت بی‌ربط به مفهوم داوری کدخدامنشانه یا مبتنی بر عدل و انصاف نیست (در این باره ر.ک: شهبازی‌نیا و جعفری و حمیدیان، ۱۳۹۶، ۲۶۹-۲۸۷؛ خدابخشی، ۱۳۹۷، ۶۴۵-۶۶۱). می‌توان چنین گفت که این اختیار داور، به اختیارات آن داوری که کدخدامردی می‌کند یا بر بنیاد عدل و انصاف رای می‌دهد یا این که اختیار صلح دارد (ماده ۴۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی)، شبیه است.

با این توضیح و مقدمات، به پرسش اصلی برمی‌گردیم که به دنبال پاسخی برای یافتن مرجع صالح رسیدگی به دعوی اعسار از پرداخت محکوم به رای داوری بود. در این باره باید گفت که فرض پرونده حاضر، جایی است که شرطی برای رسیدگی به دعوی اعسار از پرداخت محکوم به داوری وجود ندارد و اینک این پرسش مطرح می‌شود که مرجع صالح رسیدگی به آن ادعا کجاست.

شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور در گزارش و رای که می‌بینیم، این مرجع را دادگاه محل رسیدگی داوری دانسته است و نه دادگاهی که محل اجرای رای داور است. اختلاف دادگاههای دو استان کرمانشاه و مازندران در این بود که اولی محل اجرای رای داوری است و دومی محل صدور. در این حالت باید دید که صلاحیت رسیدگی به ادعای اعسار با دادگاه محل اجرا رای داوری است یا همچنان دادگاه محل صدور آن.

نه قانونگذار و نه رویه قضایی در قامت هیات عمومی وحدت رویه دیوان عالی کشور تا کنون به این پرسش نپرداخته است گرچه در پرسش‌های مشابه، مانند ادعای اعسار مدیون سند لازم‌الاجرا که به صدور اجرائیه از سوی اداره ثبت منتهی شده است، موضوع برابر رای وحدت رویه شماره ۷۲۳ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۲۷، «در صورتی که داین با آن موافق نباشد» در صلاحیت دادگاه صالح دانسته شده است.

چیزی که پیش از بررسی رای شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور در این مقطع برای فهم بهتر رای و اختلاف می‌توان گفت این است که هر دو دادگاه شهرستان‌های دالاهو و نور برای صدور قرار

عدم صلاحیت و مخالفت با آن، استدلالهایی کرده‌اند؛ یکی می‌گوید چون دادگاه شهرستان دالاهو برای این رای اجراییه صادر کرده است، رسیدگی به اعسار در صلاحیت آن است و در مقابل دادگاه دیگر می‌گوید که رسیدگی به اعسار ارتباطی با اجرای رای داوری ندارد و دعوا در صلاحیت دادگاه مقر داوری یا همان جایی است که رای داوری در آن جا صادر شده است. در این نوشته نخست گزارش پرونده و سپس نقد و بررسی رای از دید خوانندگان می‌گذرد.

### ۱. - گزارش پرونده<sup>۱</sup>:

شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان دالاهو به موجب دادنامه شماره ۹۰۰۱ - ۱۰ / ۱۴۰۰ / ۱۱/۱۴۰۰ چنین اظهار نظر کرده است:

«در خصوص دعوی خانم ل. د. به طرفیت خواننده آقای ح. ف. به خواسته اعسار از پرداخت محکوم به دادنامه شماره ۱۴۰۵۰۳۹۰۰۲۵۱۷۴۸۹ مورخه ۰۶/۰۷/۱۴۰۰ صادره از شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان دالاهو، دادگاه با توجه به اوراق و محتویات پرونده و نظر به اینکه خواسته خواهان در واقع صدور حکم اعسار و تقسیط محکوم به موضوع رای داوری شماره ۱۰۸۹/۰۲/۰۱۰/۴۹۰ مورخه ۰۹/۰۹/۱۳۹۹ موسسه داوری حقوقی دارالحکم عدالت چمستان است و این مرجع در راستای اجرای رای یاد شده صرفا مبادرت به صدور اجراییه نموده است. بنابر این صدور حکم تقسیط محکوم به یاد شده صرف نظر از صحت و سقم موضوع در صلاحیت محاکم عمومی حقوقی محل صدور رای یاد شده است. این دادگاه به استناد وحدت ملاک ماده ۲۴ قانون این دادرسی مدنی قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی محاکم حقوقی شهرستان نور صادر و اعلام می‌نماید. مقرر است دفتر پرونده از امار کسر و به مرجع صالح به رسیدگی ارسال گردد».

متعاقبا شعبه ۳ دادگاه عمومی شهرستان نور به موجب دادنامه شماره ۹۲۱۰ - ۲۸ / ۱۴۰۰ / ۱۱ چنین اظهار نظر کرده است:

<sup>۱</sup> . گزارش به نقل از سامانه ملی آرای قضایی:

«خانم ل. د. فرزند ح. ا. دادخواستی به طرفیت آقای ح. ف. فرزند م. به خواسته اعسار از پرداخت محکوم به موضوع دادنامه شماره ۱۴۰۵۳۹۰۰۰۲۵۱۴۸۹ مورخ ۶/۷/۱۴۰۰ شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان دالاهو تقدیم نمود. همکار محترم دادگاه دالاهو با این استدلال که محکوم به موضوع رای داور صادره از موسسه داور دارالحکم عدالت پیشگان بوده است، قرار عدم صلاحیت به این دادگاه صادر فرموده اند. لکن دیدگاه همکار محترم قابل پذیرش به نظر نمی‌رسد. زیرا رای داور سابق از موسسه داور واقع در حوزه قضایی بخش چمستان صادر گردید. درخواست ابلاغ و اجرای رای داور از دادگاه چمستان به عمل آمد. دادگاه چمستان با تصور اینکه محل اقامت خوانده (خواهان کنونی) در شهرستان نور است، قرار عدم صلاحیت به دادگستری نور صادر نموده و دادگاه شهرستان نور پس از بررسی موضوع و احراز اینکه محل اقامت خوانده (خواهان کنونی) در دالاهو است و اجرای رای داور با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه شهرستان دالاهو صادر نمود (صفحه ۳۱). دادگاه شهرستان دالاهو با پذیرش صلاحیت خود و ثبت پرونده به کلاسه بایگانی ۰۰۰۰۴۷۸ در شعبه اول اقدام به صدور اجراییه بر اساس رای داور نمود و سپس پرونده اجرایی تحت کلاسه ۰۰۰۰۱۷۹ در اجرای احکام مدنی دالاهو تشکیل و اکنون در حال انجام عملیات اجرایی است و دارای وقت نظارت به تاریخ ۳/۱۲/۱۴۰۰ می‌باشد. بدین وصف با توجه به اینکه دادگاه صالح برای رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت محکوم به موضوع رای داور، دادگاه مقر داور (دادگاه چمستان) نیست بلکه دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را داشته و اجراییه صادر کرده و در حال اجرای آن است (دادگاه دالاهو)، علی‌هذا این دادگاه به استناد مواد ۲۶ و ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم صلاحیت به شایستگی و صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی شهرستان دالاهو صادر و اعلام می‌نماید».

با وصول پرونده به دیوان عالی کشور و ارجاع به شعبه ۱۲، هیات قضایی شعبه در تاریخ بالا تشکیل است.

پس از قرائت گزارش آقای ح. ح. عضو ممیز و ملاحظه اوراق پرونده، مشاوره کرده و چنین رای می‌دهد:

رای

«با توجه به مراتب فوق، نظر به محتوای پرونده امر و موضوع خواسته به شرحی که در قرار دادگاه انعکاس یافته است؛ لذا استدلال شعبه ۱ دادگاه عمومی شهرستان دالاهو استان کرمانشاه صحیح و منطبق با موازین قانونی می‌باشد، توجهاً به مواد ۲۴ و ۲۶ و ۲۸ و تبصره ذیل ماده ۲۷ قانون این دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ضمن تأیید استدلال مذکور، با اعلام صلاحیت شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان نور استان مازندران حل اختلاف می‌گردد.».

شعبه دوازدهم دیوان عالی کشور

رییس: حیدرعلی حیدری

مستشار: حمید مهدوی

## ۲. نقد و بررسی رای شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور

درباره این رای، بر بنیاد گزارشی که منتشر شده و مقدمه‌ای که برای این نوشته شده است، ده نکته می‌توان نوشت که برخی نگارشی و برخی ماهیتی است:

۱. رای شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور، رایی برای حل اختلاف میان دادگاههای دو استان کرمانشاه و مازندران است که گرچه برای این حل اختلاف صادر شده و به شکل گزینش، رای درست را از میان دو رای اختیار کرده است اما بایسته بود، دست کم برابر اصل ۱۶۶ قانون اساسی دارای استدلال کافی باشد؛ «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». این رای بیش از این که دارای استدلال قانع کننده باشد، بر پایه گزارش عضو ممیز به شکل حل اختلاف میان رای دو دادگاه از دو شهرستان در دو استان صادر شده است. بایسته است آرائی این چنین نیز دارای

استدلال باشند تا افزون بر داشتن قدرت اقتناع، زمینه بروز اختلاف در صلاحیت‌های بعدی در این موضوع را کم کنند.

۲. درست است که در رای‌های حل اختلاف در صلاحیت، آوردن عباراتی همچون استدلال فلان شعبه صحیح و منطبق با موازین قانونی است یا ضمن تایید استدلال مذکور چنین رای داده می‌شود، رایج است و به‌طور غیرمستقیم رای دیوان عالی را دارای استدلال می‌نماید، اما، این گونه تایید در مقام حل اختلاف نیز تکلیف مذکور در اصل ۱۶۶ قانون اساسی را کنار نمی‌نهد.

۳. با وجود این، از جهت استناد به جهات حکمی، رای شعبه ۱۲ دارای چند استناد به مواد قانونی است آن‌گاه که حکم می‌کند «توجهها به مواد ۲۴ و ۲۶ و ۲۸ و تبصره ذیل ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی». این شکل صدور رای اتقان آن را بالا می‌برد و به پژوهنده این فرصت را می‌دهد که تک تک استنادات شعبه را برای فهم و تحلیل بررسی کند. در این باره باید تاکید کرد که گرچه رای شعبه ۱۲ دارای استنادات خوب به مواد قانون آیین دادرسی مدنی است، بررسی هر یک از استنادات می‌تواند بر غنای بحث بیافزاید.

۴. استناد به ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی در دعوای اعسار از پرداخت محکوم‌به داور، بدین معنا خواهد بود که از نگاه دیوان عالی کشور، داور یا مرجع داور، مرجعی همچون دادگاه است. اما اگر این چنین به ماده ۲۴ استناد شود باید گفت که چون دعوای اعسار از محکوم به در صلاحیت دادگاهی است که ابتدا به دعوای اصلی رسیدگی کرده است، رسیدگی به دعوای اعسار از پرداخت محکوم به داور نیز در صلاحیت داور است که ابتدا بدان رسیدگی کرده است. این نتیجه‌گیری، بی‌گمان مقصود شعبه ۱۲ نبوده است از این رو، صرف نظر از بحث نظری که در مقدمه این نوشته پیرامون صلاحیت داور برای رسیدگی به ادعای اعسار در فروض مختلف آمد، استناد به ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی، در این پرونده استناد درستی نبوده است.

۵. استناد به ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر می‌دارد: «تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوایی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است. مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد»، به چه منظور در این رای استناد شده است؟ آیا شعبه دیوان به قاعده نخستین این ماده که در فراز اول آن آمده نظر داشته است یا قاعده دومین آن که در فراز دوم مقرر شده است؟ از رای دیوان نمی‌توان دریافت که مبنای استناد به این ماده چه بوده است. ممکن است گفته شود علت این بوده است که در لحظه تقدیم دادخواست اعسار است که باید سنجید که مناط صلاحیت چیست و صدور اجرائیه از دادگستری دالاهو مانع یا مخل این سنجش نباید باشد. همچنین ممکن است گفته شود که دادگستری شهرستان نور، وقتی پرونده را از دادگاه بخش چمستان قبول کرده است، صلاحیت آن برای همه دعوای مطرح و آینده محقق شده است. رای گویایی ندارد و هر یک از پاسخها می‌تواند نادرست باشد.

۶. روشن است که استنادات به ماده ۲۸ و تبصره ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی به پرسش اصلی این نوشته مربوط نیست و ناظر به توانایی حل اختلاف دیوان عالی کشور است که از گستره این نوشته بیرون است.

۷. جا داشت شعبه محترم ۱۲ دیوان عالی کشور به مفاهیمی همچون مقر داور و دادگاه صالح رسیدگی به اصل اختلاف موضوع داور و دادگاه ارجاع اختلاف به داور و دادگاه اجرای رای داور می‌پرداخت و پیرامون مسأله اختلافی میان دو دادگاه از دو استان، از این منظر رای می‌داد.

۸. مقر داور در حقوق داور ملی ایران یا با توافق طرفین برگزیده می‌شود و در این معنا ممکن است ارتباطی با دادگاه محل رسیدگی به اصل دعوا در صورت نبود موافقت‌نامه داور نداشته باشد که از قواعد صلاحیت محلی تبعیت می‌کند. آری، اگر شرط یا قرارداد داور در میان نباشد، دادگاه صالح بر بنیاد قواعد صلاحیت محلی تعیین می‌شود در حالی که در مسأله مقر داور ممکن است طرفین هیچ توجهی به معیارهای آن صلاحیت با تعیین صریح مقر داور در جایی دلخواه، نداشته باشند. پس، مقر داور به خودی خود، در تشخیص دادگاه صالح رسیدگی به «دعوی مربوط به رای داور» موثر نیست. چه، این دادگاه به

صراحت ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی، یا دادگاهی است که دعوا را به داوری ارجاع کرده یا دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد.

۹- دادگاه ارجاع‌کننده به داوری هر دادگاهی می‌تواند باشد و در هر سلسله مراتبی؛ نخستین، تجدیدنظر یا حتی دیوان عالی کشور. چرا که افزون بر اختیار طرفین برای توافق بر دادگاه ارجاع‌کننده (ماده ۴۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی) ماده ۴۵۴ آن قانون به امکان ارجاع به داوری در هر مرحله‌ای از رسیدگی تصریح کرده است که شامل همه مراحل دادرسی می‌شود: «کلیه اشخاصی که اهلیت اقامه دعوا دارند می‌توانند با تراضی یکدیگر منازعه و اختلاف خود را خواه در دادگاهها طرح شده یا نشده باشد و در صورت طرح در هر مرحله‌ای از رسیدگی باشد، به داوری یک یا چند نفر ارجاع دهند». بر این بنیاد، دادگاه ارجاع‌کننده باید به «دعاوی مربوط به رای داوری» رسیدگی کند.

۱۰. تا کنون دو بار در این نوشته عبارت «دعاوی مربوط به رای داوری» به کار رفته است. آیا چنین موضوعی در حقوق ایران قابل بررسی است که اگر رای داوری در میان باشد، با دعاوی مربوط به رای داوری مواجه هستیم؟ این پرسش درباره تصحیح رای داور هم مطرح می‌شود. ماده ۴۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی درباره برخی وجوه تصحیح رای داوری چنین گفته است: «تصحیح رأی داوری در حدود ماده (۳۰۹) این قانون قبل از انقضای مدت داوری راساً با داور یا داوران است و پس از انقضای آن تا پایان مهلت اعتراض به رأی داور، به درخواست طرفین یا یکی از آنان با داور یا داوران صادر کننده رأی خواهد بود. داور یا داوران مکلفند ظرف بیست روز از تاریخ تقاضای تصحیح رأی اتخاذ تصمیم نمایند. رأی تصحیحی به طرفین ابلاغ خواهد شد. در این صورت رسیدگی به اعتراض در دادگاه تا اتخاذ تصمیم داور یا انقضای مدت یادشده متوقف می‌ماند». در این باره که تصحیح رای داور پس از مهلت داوری یا پس از انقضای مهلت اعتراض به رای داوری در صلاحیت کجاست قانون چیزی نگفته است. معلوم نیست که باز تصحیح در صلاحیت داور است و او به درخواست هر یک از طرفین می‌تواند رای را تصحیح کند یا این که در صورت توافق طرفین در صلاحیت داور خواهد بود و اگر توافقی در میان نباشد، آیا می‌توان گفت که در صلاحیت دادگاه است؟

برخی حقوق‌دانان در این باره نوشته‌اند: «با انقضای مهلت اعتراض به رای داور، به نظر می‌رسد دادگاه، تنها مرجع صالح برای تصحیح رای داوری است و همان طور که مسئولیت

اجرای رای را به عهده دارد، لوازم اجرا از جمله تصحیح آن نیز بدیهی می‌نماید» (خدابخشی، عابدین‌زاده شهری، ۱۳۹۸، ۲۰۶). برخی استادان تنها فرض ماده ۴۸۷ را بررسی کرده‌اند (شمس، ۱۳۸۸، ۵۵۴) که به نظر می‌رسد بر این دیدگاه قابل حمل و تطبیق باشد که تقاضای تصحیح خارج از مهلتها و مواعد قانونی، ادعا علیه داور یا رای داوری است که با اعتبار امر داوری شده سازگار نیست و در هر حال، مدعی حق می‌تواند از دادگاه رسیدگی به آن ادعا را بخواهد. پس ادعایی که در قالب تصحیح طرح نشده یا از حدود ماده ۳۰۹ فراتر است، ادعایی است مشمول ماده ۴۹۰ آن قانون که در این صورت از مقوله تصحیح به کلی بیرون خواهد بود.

برابر ماده ۱۴۸۵ کد آیین دادرسی مدنی فرانسه «اگر امکان تشکیل دوباره مرجع داوری نیست و اگر طرفین نمی‌توانند برای تشکیل مجدد آن توافق کنند، این کار در اختیار مرجع قضایی است که در صورت عدم داوری دارای صلاحیت می‌بوده است» (محسنی، ۱۳۹۵، ذیل ماده). این نگرش تطبیقی به ما اجازه می‌دهد که به دنبال یافتن پاسخی برای این پرسش باشیم.

در حقیقت، ارزش بررسی و تعیین مرجع صالح برای تصحیح رای داوری پس از مواعد ماده ۴۸۷ در این است که می‌توان از تحلیلی مشابه آن برای پاسخ گفتن به پرسش اصلی این نوشته بهره برد. اگر تصحیح پس از مواعد قانونی در صلاحیت دادگاه باشد، رسیدگی به «دعای مرتبط با رای داوری» نیز چنین خواهد بود. پس، با این تحلیل باید گفت که نه تنها تصحیح خارج از مواعد مصداق دعوای مربوط با رای داوری است که اعتراض شخص ثالث به رای داوری (ماده ۴۱۸ آن قانون) یا حتی دعوای ضرر مالی ناشی از تدلیس، تقلب یا تقصیر در انجام وظیفه داوران نیز از این دست دعوای است که در صلاحیت دادگاهی است که به داوری ارجاع کرده است یا اگر موافقت‌نامه داوری در میان نبود، صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را داشته است.

بر این اساس، نتیجتاً با وجود اشکالاتی که در نحوه بیان رای شعبه ۱۲ دیوان عالی کشور دیده می‌شود، از آن جا که این دعوا را از دعوای مرتبط با رای داوری می‌داند که در صلاحیت دادگاه ارجاع کننده یا دادگاه صالح رسیدگی به اصل دعواست، باید آن رای را تایید کرد و پذیرفت که دادگاه محل اجرای رای داوری، نمی‌تواند به ادعای اعسار از پرداخت محکوم به

رای داوری رسیدگی کند چرا که دادگاه محل اجرا، جز امر اجرا وظیفه‌ای ندارد مگر این که دعوای مرتبط با امر اجرا باشد، مانند ادعاها و دعوای موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی.

ناگفته پیداست که وضعیت تفاوت دادگاه محل اجرا و دادگاه صالح رسیدگی به اصل دعوا تنها در مساله حاضر پدیدار می‌شود و در فرضی که منبع اجرا رای دادگاه است، با پذیرش «اصل تفکیک سازمانی مرحله اجرای حکم» در ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی که از امکان صدور اجراییه، تنها در دادگاه نخستین سخن گفته است، به هیچ روی، دست کم درباره رای پایانی دادگاه، قابل تصور نیست (درباره این اصل ر.ک: کرامیسوس، ۱۳۹۸، ۵۷-۵۸).

### نتیجه گیری:

اگر ادعای اعسار از محکوم به رای داوری دعوایی مرتبط با رای داوری است، باید آن را تابع اصول حاکم بر چگونگی مراجعه به دادگاه نسبت به همان رای داوری دانست. بدین معنا، چنین دعوایی از قواعد دیگر مانند قواعد صلاحیت محلی یا قواعد ناظر بر دادگاه محل اجرای رای و آیین آن تبعیت نمی‌کند.

با این وصف، دعوای اعسار از پرداخت محکوم به داوری را می‌توان به داور سپرد. حتی می‌توان دعوای اعسار از پرداخت محکوم به رای دادگاه را نیز به داوری برد. در این باره منعی در قوانین دیده نمی‌شود و برخی مواد قانون آیین دادرسی مدنی، می‌تواند مجوز این کار باشد.

علت این که دادگاه محل اجرای رای داور، در فرضی که از دادگاه محل صدور رای داور جداست، نمی‌تواند به دعوای اعسار از محکوم به داوری رسیدگی کند این است که شایستگی دادگاه محل صدور اجراییه، محدود است به دعوای مربوط به اجرای رای داوری. دعوای اعسار از این دست دعوای نیست.

از این نوشته می‌توان دریافت که مفهوم دعوای مرتبط با رای داوری، مفهومی تازه در حقوق ایران است که شایسته بررسی و تحلیل بیشتر است.

## منابع

- ۱- خدابخشی، عبدالله، عابدین زاده شهری، مریم. (۱۳۹۸). نقش داور بعد از صدور رأی، مجله حقوقی بین المللی، ۳۶ (۶۱)، ص. ۲۰۳-۲۲۶. doi: (10.22066/cilamag.2019.77320.1422).
- ۲- خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۷). گذری بر داوری مبتنی بر انصاف و کدخدانمشی در حقوق تطبیقی، مطالعات حقوق خصوصی، ۴۸ (۴)، ص. ۶۴۵-۶۶۱. doi: (10.22059/jlq.2018.220660.1006824).
- ۳- شمس، عبدالله. (۱۳۸۸). آیین دادرسی مدنی، تهران، دراک، چاپ ۱۵، جلد ۳.
- ۴- شهبازی-نیا، مرتضی، جعفری، فیض-الله، حمیدیان، فاطمه. (۱۳۹۶). تحلیل مفهومی داوری بر مبنای انصاف و نهادهای مرتبط، مطالعات حقوق خصوصی، ۴۷ (۲)، ص. ۲۶۹-۲۸۷. doi: (10.22059/jlq.2017.62614).
- ۵- کرامیوس، کنستانتینوس. (۱۳۹۸). اجرای احکام مدنی تطبیقی، آیین-های اجرایی، ترجمه حمیدرضا سیادت، زیر نظر حسن محسنی، تهران، قوه قضاییه.
- ۶- محسنی، حسن. (۱۳۹۵). آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- ۷- محسنی، حسن. (۱۳۹۷). تصرفات دادخواهان در دعوا و دادرسی (رویکرد تطبیقی)، مطالعات حقوق تطبیقی، ۹ (۱)، ص. ۴۰۳-۴۲۳. doi: (10.22059/jcl.2018.246044.633580).
- ۸- محسنی، حسن. (۱۴۰۲). اجرای موثر رای و آیین اجرای محکومیت مالی، تهران، چاپ ۵.

**Competent Court to Hear a Lawsuit for Insolvency of the Subject Matter of Arbitral Award; A Critique of a Judgment rendered by the 12th Branch of the Supreme Court**

**Hassan Mohseni<sup>1</sup>**

***Abstract***

It is possible that even in national arbitration law, an arbitral award may be enforced in a place different from where it was originally rendered. It is the same case when the court referring a case to arbitration is in a location different from the one in which the arbitration award is enforced. This report and the arbitral award indicate that the court competent to hear the merits of the dispute may also be separate from the court enforcing the award. In this case, if we accept that a concept called "claims related to the arbitral award" is conceivable in Iranian law, such claims, including the inability to pay what is required by the arbitration award, are within the jurisdiction of a court that either referred the case to arbitration or that, in the absence of an arbitration agreement, would have been the competent authority to hear the merits of the dispute. In any case, the question related to this article, which has also been addressed, is that the insolvency-related claim is arbitrable regardless of whether a claim is raised by failure to pay a judgment debt or that of an arbitral award.

***Keywords:*** *claims related to the arbitral award; arbitral award; place of enforcement of the arbitral award; insolvency concerning the subject matter of the arbitral award.*

---

1. Professor, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran,

Email: hmohseny@ut.ac.ir